



عهد و گفتگو

تفسیر هفتگی تورات

از درسگفتارها و نوشتارهای ربای لرد جانانان ساکس

Jonathan Sacks
THE RABBI SACKS LEGACY

با سپاس از Schimmel Family برای حمایت سخاوتمندانه از عهد و گفتگو به نكوداشت یاد Harry (Chaim) Schimmel. "من از همان بار اول که با نسخه تفسیر توره ربای خیمیل روبرو شدم تا اکنون، آنرا عزیز داشته ام. هدف آن نه فقط نشان دادن حقیقت ظاهری متن توره، بلکه رسیدن به حقیقت ژرفتری است که در آن نهفته است. او به همراه همسر ستودنی اش آنا در شصت سال زندگی مشترک، یک زندگی سرشار از عشق به خانواده، اجتماع و تورات ساختند. زوج بیمانندی که با نمونه زندگی خود، بینهایت الهام بخش من بوده اند."

"- ربای ساکس

مجموعه مقالات امسال در ابتدا توسط زنده نام ربای ساکس در سال ۵۷۷۲ (۲۰۱۱-۲۰۱۲) نوشته شده است.

تفسیر هفتگی توره

Fear or Distress?

Vayishlach

ویشلخ: ترس یا نگرانی

یعقوب و عساو می روند که پس از ۲۲ سال با یکدیگر دیدار کنند. این یک رویارویی ترسناک است. یک بار عساو قسم خورده بود که یعقوب را به انتقام آنچه دزدی برکت پدر می دانست، خواهد کشت. آیا اکنون چنین خواهد کرد یا گذشت زمان، زخم را بهبود بخشیده است؟ یعقوب چند نفر را می فرستند تا به عساو بگویند برادرش در راه است. آنها بازمی گردند و می گویند که عساو همراه قوایی شامل چهارصد مرد به دیدار او می شتابد. سپس می خوانیم:

آنگاه یعقوب بسیار هراسان و نگران شد. برشیت ۸: ۳۲

پرسش روشن است. یعقوب درگیر عواطف بسیار نیرومند است. اما چرا دو گونه احساس نام برده می شود؟ چه فرقی میان ترس و نگرانی هست؟ یک میدراش به این پرسش، پاسخی عمیق می دهد:

ربی یهودا بر ایلائی گفت: آیا ترس و نگرانی همسان نیستند؟ اما معنا این است که "او هراسان بود" که قتل صورت گیرد. زیرا یعقوب با خود گفت: اگر او بر من پیروز شود، آیا مرا نمی کشد؟ و اگر من پیروز شوم،

آیا او را نمی کشم؟ این بود معنای "او هراسان بود" زیرا قرار بود کشته شود؛ "نگران" بود مبادا دیگران را بکشد.

تفاوت میان هراسان و نگران بودن بنا به میدراش این است که هراس، یک دلهره‌ی فیزیکی است؛ اما نگرانی یک دلهره‌ی اخلاقی است. ترس از مرگِ خویشان بسیار تفاوت است با عاملِ قتلِ دیگری بودن. اما اینجا پرسش دیگری پیش می‌آید. بی‌تردید دفاع از خود در قانون یهود مُجاز است؟ اگر عساو می‌خواست یعقوب را بکشد، یعقوب موجه بود که از خود دفاع کند، حتی به قیمت جان عساو. پس چرا چنین امکانی به دشواره‌ی اخلاقی تبدیل می‌شود؟ این موضوع را ربی شبتای باس، نویسنده‌ی تفسیری بر راشی به نام سیفره‌ی حخامیم مطرح می‌کند:

ممکن است کسی بگوید که یعقوب بی‌تردید نمی‌بایست نگران امکان کشتن عساو باشد، زیرا در این مورد قاعده‌ی روشن هست: "اگر کسی برای کشتن تو بیاید، بر او پیشدستی کن و او را بکش." با این همه یعقوب درگیری‌های ذهنی داشت و می‌ترسید که در جریان دعوا برخی مردان عساو را بکشد که خود آنها قصد کشتن یعقوب را نداشتند، بلکه فقط برای جنگ با مردان یعقوب آمده بودند. و با آنکه مردان عساو در تعقیب مردان یعقوب بودند، و هر کس حق نجات کسی که تعقیب می‌شود را با کشتن تعقیب کننده دارد، اما یک شرط در میان است: "اگر ممکن بود که تعقیب شونده با قطع یک عضو تعقیب کننده نجات یابد، اما نجات دهنده تعقیب کننده را بکشد، آنگاه نجات دهنده به سبب این جرم محکوم به اشد مجازات است." از این روی یعقوب می‌ترسید که در شلوغی جنگ برخی از مردان عساو را بکشد، در حلی که می‌توانست فقط با زدن زخم به آنها جلوییشان را بگیرد.

بنا به سیفره‌ی حخامیم، این اصل استوار بر استفاده‌ی حداقلی از خشونت است. یعقوب نگران این احتمال بود که در گرماگرم جنگ ممکن است برخی مردان جنگی را نکشد، در حالی که فقط با زدن زخمی به آنها می‌شد از جان کسانی که به آنان حمله شده بود، از جمله خودش، دفاع کند.

اما یک امکان دوم هست: این که میدراش همان معنای دقیق را در نظر داشته باشد، نه کمتر و نه بیشتر. یعنی یعقوب نگران بود که مجبور به کشتن بشود، حتی با آنکه این کار یکسره موجه بود.

اینجا یک دشواره‌ی اخلاقی در میان است. دشواره فقط یک جدال ذهنی نیست. درون آن چندین جدال اخلاقی وجود دارد. آیا ما با انجام عمل سقط جنین می‌توانیم جان مادر را نجات دهیم؟ آیا ما باید از والدینی که از ما انجام

کاری خلاف قانون یهودیت را می خواهند، اطاعت کنیم؟ آیا می توانیم برای نجات جان یک بیمار در حال مرگ، شبات را نقض کنیم؟ این پرسش ها دارای پاسخ هستند. در برابر آنها عمل درست و عمل غلط وجود دارند. دو وظیفه در برابر هم قرار می گیرند و ما تفسیرهایی بر هلاخا داریم که به ما می گویند کدامیک الویت دارند. در برخی نظام های اخلاقی همه ی جدال های اخلاقی از این دست هستند که همواره یک سلسله مراحل تصمیم گیری هست و بنابر این، یک پاسخ قاطع به این پرسش که "چه باید کرد؟"

اما یک دشواره، موقعیتی است که در آن پاسخ درستی وجود ندارد. نباید کار الف را انجام دهم (اجازه ی قتل خود را بدهم)؛ و نباید کار ب را انجام دهم (کس دیگری را بکشم)؛ اما ناچارم یکی از این دو کار را بکنم. به بیان دقیقتر، ممکن است وضعیت هایی پیش بیایند که طی آنها انجام کار درست، آخر ماجرا نباشد. یک جدال ممکن است ذاتاً فاجعه آمیز باشد. این که یک اصل (دفاع از خود) بر اصل دیگر (منع قتل دیگری) پیشی می گیرد، به این معنا نیست که من در برابر چنین گزینه ای هیچ دشواره ای را تجربه نمی کنم. گاهی اخلاقی بودن یعنی من در برابر انتخاب چنین گزینه ای دچار دلهره و نگرانی هستم. انجام کار درست می تواند به این معنا باشد که من پشیمانی یا احساس تقصیری پیدانمی کنم، اما همچنان به دلیل کاری که انجام داده ام، دستخوش تأسف یا اندوه می شوم.

یک نظام اخلاقی که برای وجود دشواره، فضایی قائل می شود، نظامی است که در پی حذف پیچیدگی های زندگی اخلاقی برنمی آید. هنگام جدال میان دو حق یا دو کار غلط، باید راهی مناسب برای عمل وجود داشته باشد (گزینه اش آنکه کمتر بد است یا گزینه اش آنکه بیشتر خوب است). اما این، کُلیت درد عاطفی را برطرف نمی کند. یک فرد راستوار گاهی ممکن است همان کسی باشد که با وجود اینکه می داند درست رفتار کرده، اما دچار دلهره و ناراحتی باشد. میدراش می خواهد به ما بگوید که یهودیت وجود دشواره ها را می پذیرد. با وجود پیچیدگی قانون یهود و تفسیرهای هلاخایی آن برای تصمیم گیری پیرامون الویت یکی از دو وظیفه، همچنان ممکن است با وضعیت هایی رویاروی شویم که در آنها علتی حذف نشدنی برای نگرانی و دلهره وجود داشته باشد.

این بزرگی یعقوب بود که قادر به تجربه ی نگرانی حتی با وجود داشتن حق برای انجام کاری، یعنی دفاع از جان خود به قیمت جان برادرش، بود.

این ویژگی شخصیتی – نگرانی برای خشونت و خونریزی احتمالی حتی در صورت دفاع از خود – از آن هنگام در یهودیان نهادینه شده است. یکی از برجسته ترین پدیده ها در تاریخ مدرن، برخورد سربازان اسرائیلی پس از جنگ

شش روزه در ۱۹۶۷ بود. چند روز پیش از جنگ، یهودیان اندکی در سراسر دنیا نمی دانستند که اسرائیل و مردمش با خطری سهمگین روبه رو بودند. ارتش های مصر، سوریه و اردن در مرزها متمرکز می شدند. اسرائیل در محاصره ی دشمنانی بود که قسم خورده بودند مردم این کشور را به دریا بریزند. اما اسرائیل با شروع جنگ به یکی از درخشانترین پیروزی های سراسر تاریخ دست یافت. خیال همه راحت شد و افزون بر آن شادی الحاق یروشالایم بود و این که یهودیان دیگر می توانستند پای دیوار غربی دعا بخوانند (کاری که نوزده سال از آن محروم بودند). حتی سکولارترین اسرائیلی ها نیز دستخوش شدیدترین احساس های روحانی در اثر این پیروزی تاریخی بزرگ شدند.

با این همه، در ماه های پس از جنگ، وقتی در سراسر اسرائیل گفتگوها انجام شدند، مشخص شد که شرکت کنندگان در جنگ، روحیه ی پیروزمندی نبود. روحیه ی آنها تاریک، اندیشناک و حتی اندوهبار بود. آن سال، دانشگاه عبری اورشلیم دکترایی افتخاری به اسحق رابین، ریاست ارتش در طول جنگ، داد. او هنگام دریافت این دکترای چنین گفت: ما بیش از پیش در میان جنگاوران خود به پدیده ای عجیب برمی خوریم. شادی آنها ناکامل است و اندوه و شوک بر شادمانی آنها سایه انداخته و حتی کسانی هم هستند که از جشن گرفتن خودداری می کنند. جنگندگان در خطوط اول نبرد با چشمان خود نه تنها شکوه پیروزی، بلکه بهای پیروزی را دیدند: همقطاران آنها که خون چکان کنارشان به خاک افتادند، و من می دانم که حتی بهای وحشتناکی که دشمنان ما پرداختند، قلب بسیاری از افراد ما را به درد آورد. شاید این گونه باشد که یهودیان هیچ گاه به احساس پیروزی عادت نداشته و به آن خو نکرده اند و از این روی، ما در برابر پیروزی با احساس های متناقض داریم.

ملتی که قادر به احساس نگرانی و ناراحتی حتی در هنگام پیروزی باشد، ملتی است که به پیچیدگی تراژیک زندگی اخلاقی آگاه است. گاهی انتخاب گزینه ی درست، کافی نیست. باید همچنین برای ساختن دنیایی نبرد کنیم که در آن چنین گزینه هایی سربرنیاورند، زیرا ما جستجو کرده و راه های خشونت پرهیزی برای حل اختلاف یافته ایم.

شبات شالوم

ترجمه فارسی با مشارکت بنیاد ایرانی هارامبام، وابسته به فدراسیون یهودیان ایرانی-آمریکایی

توسط شیرین دخت دقیقیان

Persian Translation by Shirin D. Daghighian



www.RabbiSacks.org

[f](#) [t](#) [@](#) [v](#) @RabbiSacks

The Rabbi Sacks Legacy Trust, PO Box 72007, London, NW6 6RW • +44 (0)20 7286 6391 • info@rabbisacks.org

© Rabbi Sacks • All rights reserved